



درس خارج فقه تربیتی جلسه ۱۸ - استاد اعرافی

- ۳..... شمول عناوین مذکور نسبت به عالم و معلم
- ۳..... ۶- نصیحة و خیر خواهی
- ۳..... روایت اول
- ۳..... بحث دلالی
- ۴..... روایت دوم
- ۷..... ۷- مقابله با بدعتها
- ۹..... مقابله مشروط به تأثیر نیست
- ۹..... ۸- توقف و اعتراف به جهل
- ۱۰..... دو معنا در بحث توقف



بسم الله الرحمن الرحيم

ما در باب تعلیم و تربیت یکی در باب تعلم علوم بحث کردیم که این یک بخش بود. بعد هم تعلیم می‌شود در باب تعلیم هم اجمالا حکم تعلیم بود چه تعلیم واجب و چه تعلیم مستحب بحث کردیم؛ و بعد هم وظائف و تکالیف معلم را مورد بحث قرار دادیم؛ و در بحث اصلی وارد شدیم که در آن قسمت طبعاً ما در بحث وظائف و تکالیف معلم بیشتر منیه و از این کتابهای اخلاقی ما الگو گرفتیم. منتهی در تکمله بحث ما گفتیم که یک وظائف و آداب عالم داشته باشیم این تکمله‌ای بود که بحث شد در اینجا مثل منیه کار مستقل نکرده اند در اصول و کافی زیاد است ما محور بحث را در این کتاب علم و حکمت قرار دادیم که از صفحه سیصد و هفتاد و یک این بحث آداب عالم شروع شده که ما به بعضی اشاره کردیم. آنوقت در این آداب و وظائف عالم به این شکل آمده است. ما ینبغی مالا ینبغی آنهايي که شایسته است آنهايي که شایسته نیست در خود اینها البته اینجا آمده و از آن عبور می‌کنیم. آنهايي که ما اینجا پذیرفتیم یکی العمل به علم است یکی هم حلم و بردباری بود یکی هم صمت و سکوت بود یکی هم تواضع بود. قبلاً هم می‌گفتیم که بسیاری از احکام است که می‌گفتیم که یک قاعده کلی این است که هر وظیفه کلی که برای انسانها ذکر شده برای عالم اشد و آكد است. این یک تأکید دوم اینکه به خصوص بعضی از آنها برای عالم ذکر شده این می‌شود اشد تأکیداً و بعضی از آنها وقتی که معلم شد در ارتباط با فضای تعلیم باز دلیل خاص آمده این مضاعف می‌شود به سه درجه از تعلیم، این را چند بار گفتیم گفتیم اصلاً یک امر کلی داریم که همه تکالیف عامه برای عالم اشد است چه واجب چه مستحب چه مکروه چه حرام، علاوه بر این بعضی از این عناوین برای عالم به طور خاص تأکید شده مثل همینهایی که الان بحث می‌کنیم. این آنوقت تأکید مضاعف دارد علاوه بر این بعضی از اینها برای معلم چون تکلیف عمومی دارد و چون عالم است آن تأکد ها و اشتدادهای قبلی وجود دارد به اضافه عنوان خاصی که در باب معلم است یعنی تا چهار رتبه اینجا تأکید پیدا می‌شود.



شمول عناوین مذکور نسبت به عالم و معلم

بعضی از عناوین اینجا بین عالم و معلم مشترک است مثل تواضع که برای همه خوب است و از حیث اینکه برای همه خوب است برای عالم هم مؤکد است و از آن حیثی که به عنوان خاص برای عالم تأکید شده تأکد بالاتری دارد و چون این عالم معلم است و برای معلم هم مورد تأکید قرار گرفته یک تأکید بیشتری برای عالم دارد. سلسله ای از احکامی که در یک جا جمع می‌شود و تأکد بالایی دارد. این هم مطلبی که روایاتش در اینجا آمده است. این عنوان‌ها یکی عمل به علم که هم در عالم بود و هم در معلم حلم فقط در عالم بود و در معلم به این عنوان ما ندیدیم. بعد صمت برای عالم و معلم بود. تواضع باز هم در عالم است هم در معلم است.

۶- نصیحة و خیر خواهی

یکی هم النصیحة یا خیر خواهی اینکه روحیه خیر خواهانه نسبت به دیگرانه داشته باشد. این باز از اموری است که هم در آنجا بود و هم در معلم بود و در عالم هم به عنوان عالم وجود دارد. در عناوین نبود ولی ما دلیلی برای آن پیدا کرده بودیم. اینجا هم روایاتی که در این باب هست البته در این باب روایات کثرت ندارد و لذا بحث سندی مهم است. باید مراجعه کرد.

روایت اول

روایاتش در امانی طوسی نقل شده در همین صفحه سیصد و هفتاد و هشت که پیامبر اکرم «تَنَاصَحُوا فِي الْعِلْمِ، فَإِنَّ خِيَانَةَ أَحَدِكُمْ فِي عِلْمِهِ أَشَدُّ مِنْ خِيَانَتِهِ فِي مَالِهِ، وَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ!». این یک روایت است اینطور است که «تَنَاصَحُوا فِي الْعِلْمِ، فَإِنَّ خِيَانَةَ أَحَدِكُمْ فِي عِلْمِهِ أَشَدُّ مِنْ خِيَانَتِهِ فِي مَالِهِ». اول دارد تناصحوا فی العلم ندارد که تناصحوا بالناس نصیحت و خیر خواهی به دیگران ندارد

بحث دلالی

می‌گوید تناصح در علم داشته باشید و بعد می‌فرماید خیانت در علم بدتر از خیانت در مال است خیانت در مال این است که مال کسی را برداری و تصرف بکنی. خیانت در علم این است که علم را در غیر جای خود مصرف

۱- الأمانی (للطوسی)، النص، ص: ۱۲۶.



بکنی علم را گرفته ولی بهره درستی از آن نمی‌برد. یا این مقصود است یا اینکه عمل به علم نمی‌کند. این ممکن است باشد. بعد دارد که «وَإِنَّ اللَّهَ سَأَلَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» خدا روز قیامت می‌پرسد که علم خودت را چه کردید. یا مقصود عمل خود شخص به علم است یا اینکه این علم را نشر بدهد و منع نکند یا در جای مناسب قرار بدهد یعنی به وظائفی که برای علم و عالم و این‌ها است باید عمل بکند. اگر این باشد تناصحو تناصح نسبت به ناس نیست تناصح خیر خواهی به خود علم است یعنی علم یک گوهر گرانبهائی است باید ارج نهاد و در جای خودش مصرف کرد. یعنی به وظائف و شرائط علم عمل کرد. یا فقط علم است یا عمل به آن یا نشر آن یا همه این‌ها است. تناصح در مال معنایش این است که به همه وظائفی که مربوط به مال است عمل بکند. تناصح در علم هم یعنی به وظائف خود در مقابل این علم عمل بکند که علم یک آدابی و شرائطی دارد و آدابی دارد باید به همه آن‌ها عمل بکند. اگر این باشد آنوقت تناصح به علم چیز خاصی نیست بحث کلی است. معلوم است وقتی که برای عالم و علم شرائط و وظائف و حدود و تکالیفی معین کرده‌اند برای اینکه عمل بکند این تأکید می‌کند به همه آن چیزهایی که جاهای مختلف گفتیم عمل بکن. علم را به عنوان ودیعه الهی و گوهر گرانبهائی معرفتی با همه اقتضائاتش حفظ و نگهداری بکن و خیرخواهی نسبت به علم و عمل به وظائف شخص نسبت به گوهر گرانبهائی و حقیقت ناب علم است که مقصود هم علوم الهی است. نه تناصح برای دیگران. این نیست که «أَنْ يَنْصَحُوا الْعَوِيَّ وَالرَّشِيدَ». بلکه تناصح نسبت به علم است؛ و لذا این عنوان که اینجا آمده که ممکن است ذهن کسی به آن سمت برود این دو تا معنا دارد یکی تناصح نسبت به علم است که در روایات اول است و این آنوقت چیز جدیدی نیست تاکید بر وظائف عالم است؛ و یکی اینکه عالم برای دیگران باید خیرخواهی داشته باشد و روحیه خیرخواهانه داشته باشد. این اگر سندی داشته باشد می‌تواند به عنوان سند استحبابی اینجا عمل بکند. این یک نکته بود که روایت اول از این گردونه خارج می‌شود.

روایت دوم

روایت دوم در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است آدرسش اینجا آمده و سندش را باید دید نامه ای که به معاویه نوشته و و می‌فرماید «وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يُؤَدُّوا الْأَمَانََةَ وَ أَنْ يَنْصَحُوا الْعَوِيَّ وَ



الرَّشِيدَ»^۲. اینکه خیرخواهانه دیگران را موعظه بکند؛ و خیرخواهی خودشان را نسبت به همه داشته باشند. هر دو این با سندش دیده می‌شود. چون کثرت هم ندارد. آن حدیث اول روایت دوم نامه ای است که حضرت به معاویه نوشته و می‌فرماید «وَإِنِّي لَأَعْظُكَ مَعَ عِلْمِي بِسَابِقِ الْعِلْمِ فِيكَ مِمَّا لَمْ يَرُدَّ لَهُ دُونَ نَفَاذِهِ»^۳ می‌گوید من از قبل موعظت می‌کنم با اینکه می‌دانم موعظه در تو اثری ندارد. «وَإِنِّي لَأَعْظُكَ مَعَ عِلْمِي بِسَابِقِ الْعِلْمِ فِيكَ مِمَّا لَمْ يَرُدَّ لَهُ دُونَ نَفَاذِهِ» با اینکه می‌دانم فایده ای ندارد این علم پیشین من است که برای تو این نصایح و مواظب مفید نیست «وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يُؤَدُّوا الْأَمَانََةَ وَأَنْ يَنْصَحُوا الْعَوِيَّ وَالرَّشِيدَ». این روایت هم اتمام حجتی است که که بر علما قرار داده شده که وظائف دیگران را بیان بکند حکم الزامی هم هست ولی نه بحث خیرخواهی که به عنوان صفت اخلاقی است نیست این در واقع بیان احکام است از روی خیرخواهی کلی که وظیفه است نه آن خیرخواهی به عنوان یک صفت اخلاقی و استحبایی و آنچه که برای عالم خوب است که خیرخواه باشد و روحیه خیرخواهی داشته باشد این در واقع یک نوع خیرخواهی الزامی است در ادای تکلیف است. که وظیفه عالم این است که احکام را بیان بکند و حجت را بر دیگران اتمام بکند این از وظائف الزامی علما است که قبلاً بحث کردیم گفتیم بیان احکام الهی و تکالیف انسانهای دیگر واجب است آنجایی که مورد ابتلا باشد گفتیم وجوب عینی قطعی دارد. اینجا هم قصه معاویه است می‌گوید ولو اینکه می‌دانم فایده ای ندارد ولی وظیفه عالم این است که شخصی را که نیاز دارد ارشاد بکند و به معاویه بگوید این حق تو نیست و حق من است؛ و لذا این دو روایتی که در این بحث آمده بر فرض اینکه سندش هم درست باشد با عنوان نصیحت روحیه خیرخواهی به عنوان وظیفه روحی برای عالم چنین چیزی از این روایت استفاده نمی‌شود. منتیه آن روایت اول که تناصح در علم را می‌گوید نه تناصح برای دیگران، و زوایت دوم هم این است که وظیفه ارشاد جاهل را به عنوان اتمام حجت برای علما ذکر می‌کند. اما در عین حال خیرخواهی برای دیگران این از فحوای بسیاری از ادله می‌شود استفاده کرد فحوای بسیاری از ادله این است که عالم باید واقعا دیگران را دوست بدارد و برای هدایت دیگران تلاش بکند. یعنی آن‌ها بدون یک نوع روحیه خیرخواهی و شفقت و مهربانی میسر نیست؛ و لذا از فحوای بسیاری از ادله می‌شود بگوییم این روحیه دوستی دیگران و خیرخواهی دیگران باید بیاید. آن در

۲ - شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص: ۱۳۳.

۳ - همان.

مورد خود پیامبر و خود سیره هم داریم در آیه شریفه هم داریم که «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ» توبه/۱۲۸، پیامبری آمد که حریص در هدایت شما است ضلالت شما به را یو سخت است و به شدت شیفته هدایت شما است. این نصیحت یعنی شیفتگی برای هدایت دیگران علاقه به هدایت دیگران این برای علمای دین یک فحوای ادله ای دارد که می‌توانند این را بگویند. سنت و سیره پیامبران همین آیه هست. در قرآن هم دارد «نَاصِحٌ أَمِينٌ» اعراف/۶۸. از آن ادله می‌شود استفاده کرد؛ و لذا این روحیه خیرخواهانه و مهربانی این یک ارزش اخلاقی مستحسن است که در حد استحسان و استحباب ما می‌توانیم آن را بپذیریم اما نه به دلیلهایی که اینجا آورده شد این دلیلهایی که اینجا آمده این‌ها با موضوعات دیگری ارتباط دارد دلیلش در واقع فحوای بسیاری از ادله و آن چیزی است که راجع به پیغمبر یا پیامبران گذشته در قرآن آمده تحت عنوان ناصح یا حریص علیکم و امثال این‌ها، یا آنچه که در سنت ائمه آمده و آن علاقه مندی که داشتند. مشروط به اینکه آن‌ها را هم الغاء خصوصیت بکنیم. بگوییم خاص پیغمبر نیست برای عالم و مبلغ دین است و لذا عرض ما در این النصیحه این است که دو روایتی که ایشان در اینجا آورده دلالتی بر این بحث ندارد بلکه هر کدام طبق حدیثش نکته دیگری داشت که توضیح دادم ولی ادله دیگری دارد که این را می‌رساند و آن ادله فحوای بسیاری از روایات و ادله ای که در تکالیف و وظائف عالم آمده که آن‌ها بدون نصیحت و خیرخواهی اشفاق نمی‌شود و بإضافه آنچه که در قرآن در باب نصیحت یا حریص علیکم و امثال این ادله آمده یا در سنت ائمه بوده است. مشروط به این است که آن‌ها را الغاء خصوصیت بکنیم که این الغاء خصوصیت هم کاملاً عقلایی است. «أَنْ يُؤَدُّوا الْأَمَانََةَ وَاَنْ يَنْصَحُوا الْغَوِيَّ وَ الرَّشِيدَ» این نطق یعنی وظائفش را برای او ذکر بکند. فحوای همه این ادله از جمله این نوعی خیرخواهی هست ولی این در واقع بیشتر لأعظک هست. البته ملاک خیرخواهی هم اینجا هست. جای این جایی است که در واقع می‌خواهد وظیفه الزامی شخص را ذکر بکند و او را از ذلالت کلی نجات بدهد البته اینجا هم خیرخواهی هم وجود دارد. منتهی آنچه که من می‌خواهم بگویم این بیان موعظه و تکلیف امیرالمؤمنین نسبت به معاویه از روی خیرخواهی بوده و عنصر خیرخواهی هم در این وجود دارد ولی این به عنوان دلیل مطلق لفظی بیاید بگوید که عالم باید به طور مطلق خیرخواهی داشته باشد. گرچه در این هم عنصر خیرخواهی هست آنوقت این و خیلی از ادله دیگر را اگر کنار هم بچینیم این به دست می‌آید که عالم باید اهل خیرخواهی باشد. ولی به عنوان یک دلیل مطلق بیشتر از یک نوع خیرخواهی و وظیفه الزامی دارد که بگوید؛ و



دارد که أخذ علی العلماء أن یعد الامانة این در جای الزام است در جای الزام البته باید خیرخواهی هم باشد. اما این یک ارزش مستحبی مطلق که روحیه خیرخواهانه در همه موارد نسبت به شخص داشته باشد. یعنی به عبارت دیگر اطلاقی در این نیست. دلیل اول ربطی با آن ندارد دلیل دوم اطلاقی ندارد موضوع الزام بیان تکالیف شخص دیگر را در آنجایی که مورد ابتلا است می‌گوید و البته خیرخواهی هم در او منتفی است. اطلاقی باید بیاوریم که عالم باید خیرخواه باشد این خیرخواهی که ما الان بحث می‌کنیم در آنجایی نیست که وظیفه‌اش است بگوید نه مستحباتش را هم می‌گیرد و یک روحیه خیرخواهانه کلی را می‌خواهد بگوید. این دلیل اخص از مطلق است. بنابراین این دلیلی که اینجا آمده اولی مستقیم ربطی به آن امور ندارد و دومی اطلاقی در آن نیست. ولی آن اطلاق را می‌شود از فحوای ادله استفاده کرد و از آنچه که در سنت و سیره معصومین چه در قرآن و چه در روایات آمده مشروط به اینکه الغاء خصوصیت بکنیم که این الغاء خصوصیت هم امر درستی نیست یعنی ذهن عرفی کاملاً مساعد با این الغاء خصوصیت است. این هم در مورد تناصح است. توضیحی بود که در باره ابتلائش آوردیم البته این هم چیزهایی بود که در مورد عالم و معلم هر دو وجود دارد ادله مربوط به خاص معلمش در ارتباط با متعلمان را قبلاً ذکر کردیم.

۷- مقابله با بدعت‌ها

یکی از عناوینی هم که اینجا آمده عنوان رد البدعه است مباحثه و مقابله با بدعت‌ها است در خصوص مقابله با بدعت‌ها که آیات قرآن دارد که «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ»^۴ این را در بحث تعلیم ما مفصل صحبت کردیم و به ادله‌اش بر نمی‌گردد هم آیات دارد که کتمان علم به طور کلی و هم اینکه مقابله با بدعت‌ها در روایات دارد که «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ» روایاتش هم بررسی کردیم و در کافی و کتب معتبر هم هست و روایات معتبری دارد منتهی سندهایش را بحث کردیم. به عنوان وظیفه عالم ذکر شده است. منتهی این یک کلیتش مورد قبول است دلیل معتبر دارد و وظیفه عالم به ما هو عالم این است که به این امر بپردازد منتهی ما برای وجوب تعلیم به همین استناد کردیم. که تعلیم بر عالم در جاهایی واجب است در جاهایی هم مستحب است. یکی از جاهایی که تعلیم بر عالم واجب بود همان جایی بود که بدعت‌ها ظاهر بشود باید او

^۴ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۸، ص: ۲۵۲.



آن را بیان بکند حتی ما این نکته را هم آنجا گفتیم ظاهر خیلی از ادله این است که این اظهار علم هنگام ظهور بدعت‌ها مشروط به این امر نیست که تأثیر داشته باشد و افرادی با گفتن آن متنبه بشوند بلکه اگر تأثیر عملی هم نداشته باشد باید بگوید. علتش این است که تأثیر علمی دارد از نظر میراث علم دینی و معارف دینی او وظیفه دارد که این میراث را حفظ بکند و در مقابل بدعت‌ها مقاومت می‌کند؛ و لذا این ادله‌اش را بررسی کردیم بعد گفتیم این از ادله وجوب تعلیم و ابلاغ است و در واقع یکی از وظائف عالم تعلیم است که گاهی واجب است گاهی مستحب است. چون این را قبلاً بحث کردیم در حقیقت ما می‌گوییم که این بر می‌گردد به یک عنوان کلی که رجحان تعلیم است و رجحان تعلیم گاهی استحباباً است گاهی وجوباً است و مفصل بحث کردیم. یکی از مواردی که تعلیم وجوب دارد تعلیم الاطلاق است یعنی اعم از عنوان تعلیم است. این را قبلاً بحث کردیم و بحث جدیدی راجع به آن وجود ندارد. در حقیقت درست است اینجا بگوییم که وظائف و آداب عالم بر خلاف آنچه که اینجا آمده یکی از وظائف عالم تعلیم الاطلاق است و آن را اول قرار بدهیم بعد هم به جاهای مستحب را قرار می‌دهیم. تناسب بحث این است که آن را اول قرار بدهیم اولین کار عالم این است که معلم و مبلغ باشد منتهی این چیز جدیدی نیست قبلاً گفتیم. یکی از مصادیق تعلیم و اطلاق و نشر واجب مقابله با بدعت‌ها است با تأکید بر اینکه بر خلاف باب امر به معروف که می‌گوید وجوبش مشروط است به احتمال تأثیر عملی این بر خلاف امر به معروف و نهی از منکر مشروط نیست مشروط به تأثیر عملی نیست بلکه بدون آن هم واجب است. اصولاً تبلیغ و ابلاغ عالم گاهی واجب است و گاهی مستحب است بعضی جاها حکم وجوب و استحباب مشروط به تأثیر است ولی بعضی جاها مشروط نیست مثل مقابله با بدعت‌ها ولو اینکه اثر هم نکند باید بگوید که اینها در خود مبارزه با ظالم و اینها گاهی اینطور است که مثلاً در زمان انقلاب اینطور بود بعضی از فقها می‌گفتند چون گفتن ما و اقدام تأثیری ندارد پس ما وظیفه نداریم. اما جمعی هم مثل حضرت امام فرمودند الان شرایط طوری است که ولو اینکه همه ما کشته بشویم باید بگوییم. چون می‌دید که باید دین بماند. این هم راجع به این است که راجع به این آمده است. به نظر می‌آید در اینجا مطلقاتی وجود دارد و هر چیزی که بدعت برایش صادق باشد باید مطرح کرد و اهم و مهم مطرح نیست گاهی هست که افشاء بدعت و مقابله با بدعت با یک تکلیف دیگری تراحم پیدا بکند مثلاً اگر بخواهد اظهار بکند قتل نفوس لازم است آن می‌شود باب تراحم. اگر آن مزاحم پیدا کرد باید برویم باب تراحم. که من قبلاً هم گفتم که خیلی جاها که فقها در مباحث فقه دارند به خاطر



همین اهم و مهم کردن‌ها است. یا اینکه موضوعا اهم و مهم را به لحاظ کارشناسی اختلاف دارند یا به لحاظ فقهی که این از نظر فقهی از آن اهم است از نظر فقهی اختلاف دارند و لذا خیلی وقت‌ها بدعت هم هست بلکه کتمان می‌کنند نه تنها باید اظهار نکند بلکه باید کتمان بکند آن از باب تراحم است نه اینکه تکلیفی نیست بلکه تراحم یکی می‌رود کنار. و

مقابله مشروط به تأثیر نیست

لذا عرض ما در پاسخ سؤال شما این است که اظهار العلم عند ظهور البدعة فی الدین واجب مطلقا و مشروط به تأثیر نیست بلکه این واجب به هر واجب دیگری ممکن است مزاحم پیدا بکند آنوقت قواعد تراحم باید حاکم بشود و قواعد تراحم همان اهم و مهم شدن است. ممکن است که اگر در یک کشوری بخواهد کار شروع بکند روز اول بگوید این‌ها بدعت است همه از کنارش می‌روند و هیچ کاری نمی‌تواند بکند. در چین که بودیم یکی از طلبه‌هایی که چند سال اینجا درس خوانده الان به خاطر اینکه جدش رهبر و مرشد یک فرقه صوفیه است این سلسله مراتب ارثی که می‌آید این مرشدیت آن فرقه به او می‌رسد طلبه رفته جزء فرقه صوفیه شده که در بین آن‌ها بدعت‌ها و اشکالاتی هم وجود دارد می‌گفت چه کار بکنیم گفتیم هیچ کار نکن چون اگر حالا او تقیه بکند و اظهار مخالفت نکند ممکن است یکی دو میلیون جمعیت را آرام آرام به سمت هدایت ببرد. یا اینکه نه مشکلاتی برایش مترتب می‌شود اگر اعلام کند هزار نفر کشته بشوند البته گاهی هم از این طرف موضوع آنقدر مهم است که امام می‌فرماید ولو یک میلیون کشته بشوند باید اقدام کرد. این هم موضوعی که این موضع را باید با عنوان کلی گفت و یکی از اقسام آن عنوان کلی قرار بگیرد بحثش هم قبلا گفتیم و یک بار هم تکرار می‌کنیم. یک عنوان دیگر هم که قبلا داشتیم اعتراف به جهل است.

۸- توقف و اعتراف به جهل

اعتراف به جهل هم برای عالم هست و هم برای معلم هست. اعتراف به جهل چیز جدیدی نیست مربوط به معلم می‌شود و مال مقامی است که چیزی یاد می‌دهد و برای عالم از حیث شأن مبلغیت و معلمیتش این مصداق پیدا می‌کند و لذا این هم آنجا مربوط به معلم است و برای عالم هم از حیث معلمیتش مصداق پیدا می‌کند. این را قبلا بحث کردیم که معلم و مبلغ خوب است که وقتی چیزی نمی‌داند بگوید نمی‌دانم. گفتیم اطلاق تعلیم لازم نیست



تعلیم کلاسیک باشد. عالم باید متواضع باشد و بدون اینکه در مقام تعلیم هم باشد مصداق دارد ولی این در مقام تعلیم است؛ و بعضی در مقام تعلیم نیست و عمل به علم است. این هم یک مطلبی است که از اینجا باید برداشته باشد. یکی هم توقف عند الجهل است توقف عند الجهل در اینجا دو معنا دارد که در این روایات هم که آمده بعضی مربوط به آن معنا است بعضی مربوط به این معنا است.

دو معنا در بحث توقف

یک معنا این است که آدمی که اهل دانش و این‌ها هست یک جاهایی مسائل برایش مبهم می‌شود می‌گوید در مقام عمل احتیاط بکند این احتیاط در عمل اگر باشد می‌شود یک معنا، یکی احتیاط در مقام بیان برای دیگران است. روایاتی هم که در صفحه سیصد و نود آمده اگر دقت بکنید. بعدش «لَا تُخْبِرُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ عِلْمًا»^۵. بعضی هم این است که واقفا عند الشبهات این هم دو معنا دارد. معنای توقف احتیاط در عمل یک مثال است و یکی احتیاط در بیان است. اگر در عمل باشد این یک بحث احتیاطی در مسائل بحث شده که الوقوع من الشبهات که اینج احتیاط واجب است و آنجا برائت است. اگر توقف در مقام بیان باشد این بر می‌گردد به اینکه در واقع به آن اعتراف به جهل نمی‌شود گاهی مورد سؤال قرار می‌گیرد یا نمی‌داند یا شک دارد آنکه می‌گوییم نمی‌داند یعنی اطمینان ندارد یا اصلاً نمی‌داند یا شک دارد و آن هم از شئون عالم در مقام تعلیمیم شود و لذا این دو تا عنوان را ما در اینجا باید حذف بکنیم؛ و در آنجا بحث کردیم یکی اگر عمل باشد مربوط به بحث احتیاط و این‌ها و اگر هم مربوط به مقام بیان باشد یک عنوان می‌شود که قبلاً در معلم بحث کردیم یکی از بحثهایی که در معلم بود آن بود که التوقف عند الجهل و قول لا اعلم و قول لا أدری، این هم در آنجا بحث شد؛ و لذا این هم اینطور که ایشان اینجا آورده ما نداریم. پس در واقع این عنوان دو دوازده دو سیزده از اینجا حذف می‌شود. اما گفتیم مقابله با بدعت‌ها که دو هشت در اینجا باشد این سه تا عنوان از اینجا برداشته می‌شود. ما آن اوصاف و ویژگیهایی که به مقام تعلیم بر گردد می‌گوییم عالم از حیث معلمیتش داشته باشد نه اینکه معلم هم باید داشته باشد عالم هم داشته باشد. ولی بعضی چیزها در مقام تعلیم نیست ولو آنجا هم نباشد ترغیب شده است. این را من نفی نمی‌کنم که بعضی از چیزهایی که در مقام تعلیم است عام است ولو موردی تکرار می‌شود ولی بعضی جاها به عنوان معلم

^۵ - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۷۷.



أخذ شده است. یعنی اگر در جایی بگوید که معلم باید اینطور باشد آنوقت ممکن است بگوییم معلم ظهور در مشتقی دارد مثل تاجر که باید شأنش این باشد. بعضی از جاها این تفاوت هست. این نکته را ببینید شاید این نکته تأثیری در بحث داشته باشد. البته کمتر اینطور تعبیری داریم. یعنی آنچه که برای معلم از حیث اینکه حرفه او این است یا برای عالم در مقام معلم است ولو اینکه معلم نباشد.